

گزیده‌ای از کتاب «اندیشه‌های متی»

نوشته‌ی برتولت برشت، ترجمه‌ی بهرام حبیبی

تمثیل «می - ان - له» از صعود به کوه‌های بلند

پس از اینکه کارگران و رعیت‌های فقیر با کمک می - ان - له قدرت را به دست گرفتند، نتوانستند تمام نقشه‌هایشان را به یک باره عملی کنند. ظاهراً پیشرفت آن‌ها کند شده بود. حتی گاه مجبور می‌شدند چند گامی هم به عقب برگردند. تحمل این وضع برای خیلی‌ها که از دور ناظر بودند دشوار بود. هر بار که کارگران به رهبری انجمن می - ان - له، با شکستی روبرو می‌شدند و یا برای جلوگیری از شکستی برنامه‌ای را کنار می‌گذاشتند، ناظران فریاد می‌کشیدند که کارگران به اعتقادات خود خیانت می‌کنند و انجمن اوضاع را به حال سابق رها کرده است. این‌ها کار انقلاب را عملی یک‌باره می‌پنداشتند؛ مثل پرش از روی پرتگاهی که یا می‌شود یا نمی‌شود و اگر نشد جان مرد بر سر آن می‌رود.

می - ان - له می‌گفت: مردی را در نظر بگیریم که می‌خواهد به کوهی ناشناخته و بسیار بلند با شیبی تند صعود کند. فرض کنیم که این فرد پس از تحمل مشکلات و خطرات زیاد، موفق می‌شود به مراتب بالاتر از پیشروان این کار برسد؛ ولی هنوز به قله دست نیافته است. حال در وضعی قرار دارد که پیشروی بیشتر در جهت انتخاب شده، نه فقط مشکل و خطرناک، بلکه مطلقاً غیرممکن است. اینک باید برگردد، به پایین بیاید و راه‌های جدیدی بیابد. هر چند ممکن است این کار کسل‌کننده باشد، ولی به هر جهت دست یافتن به قله را ممکن می‌کند. بازگشت از ارتفاعی که تاکنون پای بشری به آن نرسیده است و کوهنورد فرضی ما در آن قرار دارد، مشکلات و خطرات بیشتری به همراه دارد تا صعود به آن. امکان لغزش پا در بازگشت بیش از صعود است؛ چرا که دیدن جایی که پا بر آن می‌نهد آسان نیست. در بازگشت، شوق توان‌بخش دست یافتن به قله خاموش می‌شود. باید به طناب متوسل شوند و ساعت‌ها صرف کنند تا جای اتکای مطمئنی در صخره فراهم آورند. باید به آهستگی لاک‌پشت حرکت کنند و پیوسته به سمت پایین بیایند و از هدف دورتر شوند، بی‌آنکه در بازگشت مشقت‌بار و خطرناک، راهی امیدبخش دیده‌شود تا از آن سریع‌تر و مستقیم‌تر به جلو و به سوی هدف روند و به

قله دست یابند. آیا طبیعی نیست اگر فرض کنیم که در این کوهنورد - هر چند که به ارتفاع بی نظیری رسیده باشد - لحظه های یأس و تردید به وجود آید؟ بی شک شنیدن صدای ناظرانی که از فاصله ی دور و البته در محلی بی خطر، با دوربین این بازگشت خطرناک را مشاهده می کنند، تکرار و شدت حمله ی لحظه های تردید را بیشتر می کند. این بازگشت را نمی توان «ترمز در میان راه» نامید. زیرا ترمز کردن ماشین کاری از پیش محاسبه شده و آزموده است بر روی جاده ای که قبلاً ساخته و آماده شده است. ولی در اینجا نه ماشین است و نه راه. در اینجا هیچ چیز نیست که از پیش امتحان شده باشد.

از سمت پایین صداهایی که از دل سرد ناظران بر می خیزد، شنیده می شود. عده ای شادی خود را از این وضع اسفناک آشکارا بیان می کنند و می گویند: «همین حالا پرت می شود، چشمش کور، این دیوانگی ها یعنی چه؟!» دیگران می کوشند شادی خود را از مصیبت او پنهان کنند و چشم ها را با افسردگی تاب می دهند و شکوه می کنند که: «متأسفانه آنچه ما با ترس و لرز احتمال می دادیم به حقیقت پیوست. مگر ما پیشنهاد نکردیم که صعود به قله را به تأخیر اندازند تا نقشه ی ما کامل شود؟ در آن زمان ما با حرارت تمام در مخالفت با این راه می کوشیدیم، و حالا این دیوانه هم از آن برمی گردد. ببینید! ببینید! برمی گردد، پایین می آید. ساعت ها زحمت می کشد تا چند نوک پا به عقب برگردد. آن زمان که ما عالمانه در طلب اندازه ها و دقایق کار بودیم چه ناسزاهایی که به ما نگفت! آن زمان که ما با حرارت گمراهان را محکوم می کردیم و مردم را از گمراهی و مساعدت با آن ها بر حذر می داشتیم فقط به فکر نقشه ی بزرگ صعود به قله ی کوه بود. ما هدفی جز حفظ اعتبار نقشه ی بزرگ نداشتیم.»

خوشبختانه صدای این دوستان به اصطلاح حقیقی راه صعود، به گوش کوهنورد تمثیل ما نمی رسد. اگر می رسید حالتش به هم می خورد. می گویند تهوع برای سلامت فکر و استواری قدم خوب نیست، به خصوص در اوج بلندی ها.

نالیدنی که کمک به ظلم است

مشکلی که فقط به ظاهر حل نشدنی است نباید ما را اندوهگین کند، و گرنه شکایت ها و نق زدن های ما جرأت ستم کشیدگان را می گیرد و آب به آسیاب عاملان نقیصه ها می ریزد. مثلاً اگر مصایبی به جهت

بی‌عدالتی اقتصادی حاصل شده باشد و کسانی ضجّه کنند که چنین وضعی همیشگی و دائمی است، چنین شکوه‌هایی برای کسانی که بی‌عدالتی‌شان مصیبت‌زاست این توجیه مطلوب را به وجود می‌آورد که قانون طبیعت است که به دست آن‌ها اعمال می‌شود. به این ترتیب آن‌ها برف می‌شوند بر سر سرمازدگان و زمین‌لرزه می‌شوند برای آن‌ها که سقف بر سرشان فرو می‌ریزد، گویی این‌ها قدرت قهار طبیعتند که به دست انسان از عمل نمی‌افتند.

مشکل تشخیص ظلم

امروزه خیلی‌ها حاضرند با ظلمی که به بی‌پناهان می‌شود مبارزه کنند، ولی آیا این‌ها می‌توانند ظلم را باز شناسند؟ تشخیص بعضی انواع ظلم آسان است. وقتی مردم را به خاطر ترکیب دماغ یا رنگ مویشان لگدمال می‌کنند، ظلم و ستم برای خیلی‌ها آشکار است؛ همین‌طور وقتی کسانی را در زندان‌های متعفن می‌اندازند. ولی مگر نه این است که ما در اطراف خود همه جا مردمی را می‌بینیم چنان نزار که گویی با تسمه‌ی فولادی شلاقشان زده‌اند؟ مردمی که در سی‌سالگی قیافه‌ی پیران شکسته را دارند. اما پیدادگری کجا است؟ مردمی که سال‌های سال در زاغه‌هایی زندگی می‌کنند که مطبوع‌تر از سلول زندان نیست و امکان‌رهایی از آن‌ها هم بیش از امکان‌رهایی از زندان نیست. ولی کو زندان‌بانانی که در جلو زاغه‌ها ایستاده باشند؟ ستم‌دیدگانی از این قبیل بی‌نهایت زیادتر از کسانی هستند که در روز معلومی شکنجه شده‌اند و یا در زندان مشخصی فرو افتاده‌اند.

انواع مختلف قتل

قتل انواع گوناگون دارد. می‌شود با چاقو شکم کسی را پاره کرد، یا نانش را برید، یا بیماری‌اش را علاج نکرد. می‌توان کسی را در دخمه‌ای جا داد و یا تا حد مرگ به کار کشید. ممکن است کسانی را هم به خودکشی مجبور کنند یا به جنگی بی‌دلیل بفرستند و از این قبیل. فقط بعضی از این نوع قتل‌ها در کشور ما ممنوع است.

در نقد اخلاق رسمی

متی می گفت: «بیش از مرگ باید از زندگی بد ترسید. شاید گاهی لازم شود که زندگی بدمان را به خطر اندازیم تا زندگی بهتری به دست آوریم.»

متی به کارگری که بعضی‌ها نجیبش می‌دانستند گفت: «بی‌آزاری فضیلت نیست.»

متی می گفت: «آن‌ها که فقط به رونق زندگی خود می‌پردازند، زندگی پستی دارند. آدم فرومایه از دیگران می‌دزدد، مرد بزرگوار بخشندگی می‌کند. کارگران مبارزی که من دیده‌ام مردان بزرگی بودند.»

احتیاج به کمک

زمانی که **می** - **ان** - **له** در زندان بود، تمام زمستان از پنجره‌اش به پرنده‌ها غذا می‌داد و می‌گفت: «این‌ها محتاج کمک هستند، چون چیزی برای خوردن ندارند و حزب هم نمی‌تواند تشکیل بدهند.»

اندیشه‌های خطرناک

پس از اینکه فیلسوف چینی، **متی**، از حضور مقام عالی رتبه‌ای بازگشت به شاگردانش گزارش داد که بیشتر نگرانی ایشان در مورد اندیشه‌های به اصطلاح «خطرناک» بود. **متی** می‌گفت: «جناب ایشان بسیار تند و با شدت ولی مبهم و سر بسته صحبت می‌کرد. اما تعجبی نیست اگر اندیشه‌هایی مثل آن که کار می‌کند غذا می‌خواهد یا برای ساختن یک پل پل‌ساز لازم است و یا باران از آسمان به زمین می‌بارد، به نظرشان خطرناک بیاید. باور کنید این احساس به من دست داد که در جلد چنین آقایی رفتن بسیار خطرناک است.»

درباره‌ی پروراندن فضایل خاص در مردم

متی می‌گفت: «بسیاری کسان کشورهای را می‌ستایند که فضایل خاصی چون شجاعت، فداکاری، عدالت‌دوستی و شبیه آن در مردم می‌پروراندند. ولی من به چنین کشورهایی شک دارم. وقتی می‌شنوم که ملوانان یک کشتی باید قهرمان باشند، می‌پرسم: مگر کشتی پوسیده یا کهنه است؟ اگر یک مرد

مجبور شود کار ده نفر را انجام دهد، باید نتیجه گرفت که شرکت کشتی‌رانی رو به ورشکستگی است یا اینکه می‌خواهد پیش از وقت به ثروت برسد، و اگر لازم باشد که ناخدا حتماً نابغه باشد، پس دستگاه‌های کشتی قابل اعتماد نیست.»

خطر اعتقاد به گردش احوال

طرفداران تکامل، اغلب وضع موجود را به دیده‌ی حقارت می‌نگرند. تصور زوال شیء، اهمیت آن را در نظرشان کم می‌کند. دوره‌های تاریخی را چون مراحل گذر می‌پندارند و دوام آن را در ذهن خود کوتاه می‌کنند. حرکت اشیاء را در نظر می‌گیرند و به دنبال آن موجودیت آن را از یاد می‌برند. می‌دانند که اکنون تبلیغات چی حاکم است، اما وقتی می‌گویند: «فعالاً حکومت می‌کند» در نظرشان نکبت سلطه‌ی او کم می‌شود. گویی نطفه‌ی مرگ را به همراه دارد. آنچه گذراست به چشمشان چندان ناهنجار نمی‌آید چون که به هر حال دورانش سپری می‌شود. اما، چیز سپری‌شونده هم می‌تواند کشنده باشد. به علاوه، چیزی به میل خود زوال نمی‌گیرد مگر آنکه به زوال مجبورش کنیم.

زندگی و مرگ

فی - ان می‌گفت: «همیشه در جهان چیزی در حال مردن است. ولی آنچه می‌میرد به سادگی تن به مرگ نمی‌دهد، بلکه برای بقای خود تلاش می‌کند و می‌خواهد دوره‌ی عمر سپری شده را بازگرداند. همچنین پیوسته چیزی نو قدم به زندگی می‌گذارد اما این چیز به سادگی به این جهان نمی‌آید، بلکه فریاد می‌کشد و چنگ می‌اندازد و از حق زندگی‌اش دفاع می‌کند.»

تقسیم کار

بی‌شک تقسیم کار نوعی پیشرفت است، اما از آن وسیله‌ای برای زورگویی ساخته‌اند. وقتی به کارگری می‌گویند باید در درجه‌ی اول اتومبیل‌ساز خوبی باشد، منظورشان این است که مثلاً باید تعیین دستمزدش را به دیگرانی که در این زمینه خبره‌اند، یعنی به کارفرمایان یا سیاستمداران خوب، واگذار کند. وقتی به پزشکی می‌گویند در درجه‌ی اول در شناسایی بیماری سل تحقیق کند، منظورشان این است که در مسأله‌ی محل سکونت که مولد سل است مداخله نکند. تقسیم کار را طوری ترتیب

می‌دهند که بهره‌کشی و زورگویی در آن میانه بر جای بماند. گویی این هم کاری است که باید به دست کسانی انجام شود.

در رهبری مردم

در موقعیت‌های حاد بحث را قطع کردن، به جای ایجاد شوق اطاعت خواستن، به جای سرعت در کار سراسیمه شدن و مسئولیت دیگران را دزدیدن، این‌ها همه جنبه‌هایی از رهبری غلط است.

اصلاح مردم

متی می‌گفت: از مردم نخواهید خوب باشند، شغل‌های خوب درست کنید.

عمومی کردن تجربه‌ها

اشخاص را نباید در یک مقام دولتی به این خاطر که در آن مقام تجربه دارند نگه داشت. این اشخاص باید یاد بگیرند تجربه‌ی خود را منتقل کنند، نه اینکه از آن ملکی برای خود بسازند.

بهای پنبه

متی می‌گفت: صد سال پیش یک کیلو پنبه همان قدر گران بود که امروز هم هست. در این مدت اختراع‌های بزرگ صورت گرفته، سدهای رفیع بنا شده و جنگ‌ها در گرفته است. امروزه سه هزار بار بیشتر از صد سال پیش پنبه برداشت می‌شود و با وجود این پنبه گران است. رگبار و طوفان نیست که پنبه را گران می‌کند، این کار محترمان است، و اختراعات نیست که پنبه را ارزان می‌کند، این کار دگرگونی بزرگ است.

دو نوع هوشمندی

برای به دست آوردن نان شب هوشمندی خاصی لازم است که ممکن است در شکل چگونگی اطاعت نسبت به مافوق ظاهر شود. اما نوع دیگری از هوشمندی نیز هست که ممکن است آدم را به آنجا بکشاند که نظام رئیس و مرئوسی را از میان بردارد.

تولد روش بزرگ

متی می گوید: وقتی مردم توانستند ببینند که دو طبقه برای رفع احتیاجات زندگی تصمیم می گیرند ولی هیچ یک کاری نمی کنند تا احتیاجی رفع شود؛ و اینکه نه تنها هیچ یک از دو طبقه حافظ منافع دیگر طبقات نیستند بلکه بین خود نیز منافع متضادی دارند؛ اینکه شرط ثروتمندی یک فرد فقر و فلاکت دیگری است؛ اینکه آنچه از جنبه‌ی خاصی متریقی به شمار می آید از جنبه‌ی دیگری به صورت ارتجاع ظاهر می شود؛ اینکه شرط اولیه‌ی وجود کشور به صورت مجموعه‌ی واحد، تضاد طبقات سازنده‌ی آن کشور شده است؛ اینکه گروهی از مردم برای حفظ منافع گرد هم می آیند اما به مجرد پیدا شدن منافع دیگر متفرق می شوند و مبارزه بینشان در می گیرد؛ اینکه ممکن است مالکیت امروز، فردا به قرض تبدیل شود؛ اینکه هر چه به کار بهره‌کشی از مردم نمی آید بی ارزش شده است؛ اینکه پیش‌بینی رفتار گروه‌های بزرگ آدمها، اگر اجزای تشکیل دهنده‌ی آنها و تضادهای منافعشان ناشناخته بماند، نامطمئن است؛ اینکه ممکن نیست مسیر تحول امور را در طول زمان‌های دراز معین کرد؛ اینکه بسیاری از مفهوما مثل ارتش، کشور، کارگران، پول، زور و امثال آن به کار نمی آید مگر با مشخص کردن دقیق‌تر شرایطی مثل زمان، مکان و نظام اجتماعی مربوط به آنها؛ اینکه به ندرت اوضاع مشابهی وجود دارد که بتوان یک نوع رفتار در مقابل آنها داشت و این رفتار صحیح باشد...؛ زمانی که مردم این چیزها و شبیه آن را درک کردند، روش بزرگ به وجود آمده است.

کارمند بد

متی کارمند بد را این‌طور توصیف می کرد: او را فرستاده‌اند که کارها را راه اندازد ولی خود او راه را سد کرده است. کارمند بد گران تمام می شود، نه فقط با کارهایی که می کند بلکه با کارهایی هم که نمی کند. خرج او بیش از مواجب او است. جاه‌طلبی او در این است که وجود خود را ضروری جلوه دهد. اگر وظیفه‌ای که به او محول کرده‌اند انجام دهد، بر سر کار می ماند. اگر هم به علت بی‌لیاقتی انجام نداد، باز هم می ماند. معمولاً تنبل است، ولی اگر کوششی هم به خرج دهد ضررش کمتر نیست. معمولاً رشوه می گیرد، ولی اگر رشوه‌خوار نباشد محال است قدمی به خیر بردارد. حتی وقتی که هیچ چیز برای اداره کردن نمانده باشد او میزش را رها نمی کند.

تمرین فکری

متی خطاب به کسانی که می‌پندارند «تبلیغات چی رنگ کار» شخصاً آدم صادقی است و بهترین خواسته‌ها را دارد، ولی اربابان و زیردستانش ناکساند گفت: بسیاری از مردم که او را در کار رنگ کاری می‌بینند، از مشقتی که او بر خود هموار می‌کند تا تمام ترک‌ها و پوسیدگی‌های بنای کهنه و فرسوده را با رنگ پوشانند، تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

مگر نه این است که عرق از سراپایش می‌ریزد؟ یک دقیقه هم آسایش ندارد. مگر در خرید رنگ تقلب می‌کند یا رنگش بد است؟ مگر وقتی که می‌گوید «همه چیز بعد از رنگ کاری قشنگ می‌شود» حرفی می‌زند که خودش باور ندارد؟ از این‌ها گذشته، او در یک خانه‌ی دهقانی زندگی می‌کند، عرق نمی‌خورد و وقتش را با زن‌ها تلف نمی‌کند.

کسانی هستند که در مستی خرابی به بار می‌آورند، ولی متأسفانه کسانی هم هستند که همان خرابی‌ها را در هوشیاری کامل به بار می‌آورند. ممکن است کسی ده لیوان آبجو بنوشد و بعد دیوانگی کند. کسانی هم هستند که فقط یک لیوان آب می‌نوشند و دیوانگی می‌کنند. همین طور هم ممکن است کسی که در خانه‌ی دهقانی ساده‌ای زندگی می‌کند اقتصاد ملت بزرگی را به ورشکستگی بکشد، یا در حالی که روی نیمکت چوبی بی‌ارزشی نشسته، نقشه‌ی معبدی را که برای خود می‌سازد بررسی کند و در همان حال چند کیلومتر دیوار بر آن بیفزاید. [...]

چه بهتر می‌بود اگر تبلیغات چی رنگ کار عرق می‌خورد و در مستی کامل و با زبان شل و تابدار ندا می‌داد که کارخانه‌ها مال کسانی است که در آن کار می‌کنند و زمین‌های پروس شرقی مال کسانی است که آن‌را شخم می‌زنند. برای ما بهتر بود اگر او در قصری منزل می‌کرد ولی به صلح و مسالمت می‌کوشید و تدارک جنگی بی‌فایده را نمی‌دید. [...]

مهم چیست؟

رو که شاگرد متی بود، می‌گفت: «کسانی فقیرند و کسانی ثروتمند، این بی‌عدالتی است.» **متی** افزود: «بی‌عدالتی ثروتمندان.» **رو** گفت: «عشق به عدالت در فقرا زیادتر است.» متی گفت: «این را نمی‌دانم. اما فقرا محتاج عدالت‌اند و ثروتمندان محتاج بی‌عدالتی. این مهم است.»

اندیشمندان صدر مبارزه و دورانشان

اندیشمندان صدر مبارزه در تاریک‌ترین و خونین‌ترین دوران زیستند. آن‌ها مطمئن‌ترین و بشاش‌ترین انسان‌ها بودند.

در باب غفلت و سرخوشی

کین - یه آشامیدنی سکرآوری را که به او تعارف شده بود رد کرد و چنین گفت: «ما امید زنده ماندن خود را که با توجه به امکانات ما چندان زیاد نیست، دو برابر می‌بینیم؛ وظیفه‌های خود را دقیق تشخیص نمی‌دهیم؛ به راه عقل نمی‌رویم مگر با تردید؛ درآمد دیگران را به جای درآمد خود می‌گیریم؛ اگر پرسند برای اصلاح امور چه می‌خواهیم بکنیم جواب‌های مغشوش می‌دهیم؛ پس دیگر برای چه شراب بنوشیم؟ مگر اینکه شرابی بدهند که ما را سر عقل بیاورد!»

غفلت در روزگار آرامش

متی می‌گفت: در دورانی که همه چیز در غرقاب نکبت فرو رفته، کمتر کسانی پیدا می‌شوند که سرچشمه‌های نکبت را بدانند. زمانی که غرقاب به طور موقت فرو نشست، اگر کسانی سرچشمه‌های خاموش را نشان دهند، مسخره می‌شوند. همه چیز به ظاهر رو به بهبود می‌رود. دولتی که در دوران رونق بر سر کار است به خاطر فعالیتش تحسین می‌شود. حتی گشایش‌های کوچکی که در امور رخ می‌دهد بس بزرگ می‌نماید. چرا که قبلاً فلاکت مطلق گریبان‌گیر بوده است. اما در چنین دورانی کسانی که به فکر بیچارگان هستند را به اتهام آشوب‌گری تعقیب می‌کنند. وضع این‌ها به کسانی می‌ماند که در آرامش دریا از پوسیدگی کف کشتی حرف می‌زنند.

چطور باید به خود کمک کرد؟

تو - سو نزد **متی** از کسالت روحی خود می‌نالید و می‌گفت قصد دارد به سفر بزرگی برود. **متی** برای او داستان زیر را تعریف کرد:

می - ایر روزگار پرملالی داشت. به دنبال هم رفیقه و شغل و مذهبش را عوض می کرد. وقتی پس از این همه تغییر، حالش به مراتب بدتر شد راهی سفری بزرگ شد و طی آن تمام دنیا را گشت. از این سفر مفلوک تر از پیش به وطن بازگشت. در رختخواب افتاده بود و با خود می اندیشید که به آخر زندگی اش رسیده است، که خانه اش با انفجار بمبی آتش گرفت. جنگ داخلی درگیر بود و سربازها بمبی به سمت کارگرانی که در پشت خانه ی او سنگر داشتند شلیک کرده بودند. **می - ایر** برآشفته بلند شد و آتش را با کمک کارگران خاموش کرد و بعد به تعقیب سربازها پرداخت و تا چند سال در جنگ داخلی شرکت کرد تا اوضاع سامان گرفت.

اگر کسی در این مدت از زبان او شنید که وضع روحی اش رضایت بخش است، حتماً به این علت بود که کسی سراغ حال او را نمی گرفت.

پند متی

لای - تو که یکی از شاگردان **متی** بود، روزی به او گفت قصد دارد به سفر بزرگی روانه شود. **متی** گفت: «چطور می خواهی سفر کنی در حالی که هنوز سه سرزمین ده، سوئه و نو هر چند که دشمنی مشترک و زورمند دارند، هنوز متحد نشده اند؟» **لای - تو** دختری بود که تأثیری بر جریان امور نداشت و اتحاد سه سرزمین چیزی بود که به نظرش بیرون از قدرت او می آمد. وقتی این را گفت، **متی** جواب داد: «اتحاد سه کشور هدفی دوردست است. ولی دوردست تر از یک هدف دور، بی هدفی است. سفر تو هدفی ندارد.»

خشم در مقابل ظلم

متی به **لای - تو** گفت: تو در مقابل ظلم خشمگین نمی شوی. کسی که از دیدن ظلم به خشم نیاید نمی تواند هوادار واقعی نظامی عادلانه باشد. خشمگین شدن در برابر ظلم، ورای محکوم کردن ظلم است، و یا فقط شرکت نکردن در اعمال ظلم؛ کسی که از ظلمی که به خود او شده برانگیخته نشود مشکل می تواند به مبارزه بایستد. کسی که از ظلمی که به دیگران وارد آمده خشمگین نشود، نخواهد توانست برای نظامی عادلانه بجنگد. خشم نباید زود شعله ور شود و زود فروکش کند. بلکه خشم باید

دیرپا باشد تا بتواند حربه‌ی کاری خود را بیابد. **می - ان - له و کا - مه** در فشار خشم عمل نمی‌کردند، ولی خالی از خشم در مقابل ظلم هرگز قادر نمی‌بودند چنان عمل کنند که کردند.

نظر متی درباره‌ی مرگ «تو»

پس از این که **تو**، شاگرد محبوب متی، در جنگ‌های داخلی کشته شد و علت آن هم این بود که اسلحه به دست جنگیده بود، هر چند که وظیفه‌ی دیگری داشت و وظایف دیگری هم در انتظارش بود، **متی** حاضر نشد او را مبارز خوبی بخواند. **می** گفت: «موجبی نداشت که **تو** یک وظیفه را با وظیفه‌ی دیگر عوض کند و دلیلی هم برای این کار نداشته باشد. او فکر می‌کرد جنگ فقط جایی است که تیراندازی می‌شود. او بیش از پنجاه متر جلو خود را نمی‌دید و در واقع چون جوان شرووری کشته شد.»

«کین - به» از خواهرش می‌گفت

دیدار پر محبت ما در فاصله‌ی نبردها بود.
از پنجره‌ی قطارهای نظامی به هم سلام می‌گفتم.
در شهرهای تسخیر شده نامه‌ها در انتظارمان بود.
در انتظار دشمنانم، پنهان در کلبه، می‌شنیدم صدای سبک
پایش را، او غذا و خبر می‌آورد.
با شتاب در ایستگاه قطار از پیشرفت کارهایمان می‌گفتم.
گرد راهم هنوز بر لب بود، بوسه می‌دادمش.
دور ما هر چه بود در تغییر، دوستی ما به هم برجا.

در زیبایی حقیقت

گاهی **می - ان - له** تشبیه «زیبا چون حقیقت» را به کار می‌برد. کسی با ناخرسندی به او گفت: «چقدر نازیبایی به چشمان می‌آمد اگر همیشه حقیقت را می‌دانستیم.» **می - ان - له** به شدت به او اعتراض کرد.

در همدردی و دلسوزی

متی می گفت: **می-ان-له** با کسی همدردی نمی کرد. احساس رأفت و مهری را که به او از دیدن زندگی دردآور ستمدیدگان استمارشدگان دست می داد، به خشم تبدیل می شد. همین احساس در طبع های ناآگاه صرفاً به دلسوزی ای بدل می شود که احساس گنگ آزرده ای است و به ناامیدی شبیه است. **می-ان-له** می گفت: «چنین دلسوزی ای اغلب یعنی دریغ داشتن کمک؛ من خودم را جای دردمندان نمی گذارم تا رنج ببرم، بلکه خشمم را به آن منظور به کار می گیرم تا دردشان را پایان دهم.»

شرف مرد در زمان های پیش

متی، شرف مرد در زمان های پیش را چنین وصف می کرد:

- حفظ سلامت فکر هنگامی که دیگران گیج شده اند؛
- اعتماد به خویشان وقتی دیگران از آدم روی گردانده اند و با این همه شک آن ها را مجاز دانستن؛
- صبر داشتن و از انتظار خسته نشدن؛
- دروغ شنیدن و در دروغگویی شرکت نکردن؛
- منفور بودن ولی بهانه ای که سبب نفرت شود به دست ندادن، در عین حال نه زیاد برازنده گشتن و نه زیاد عاقلانه سخن گفتن؛
- توانایی به رؤیا فرو رفتن و در آن غرق نشدن؛
- توانایی فکر کردن و تفکر را هدف نساختن؛
- تحمل واژگون دیدن حرف حق خود که او باش از آن دامی برای ساده لوحان ساخته اند؛
- حاصل عمر را در هم شکسته دیدن و فرود آمدن و بازسازی آن؛

در تقصیر و اشتباه فرد

متی می‌گفت: می‌گویند دفع صدماتی که بی‌تقصیر به کسی وارد می‌شود مشکل‌تر از دفع کیفر اشتباهی است که از کسی سرزده است. نظر من عکس این است. صدمه‌ای که بی‌تقصیر به من می‌رسد برایم چندان گران نیست. اما مصیبتی که مسببش من بوده‌ام، مرا به شدت نگران می‌کند. در هر حال، من خود را مسؤول بسیاری از نقیصه‌ها می‌دانم که ظاهراً تقصیر من نیست. مثلاً شیوع بیماری‌ها و حتی جنگ مرا به فکر می‌اندازد که خطا و گناه من در این میان چه بوده است؟

در پنهان کردن عیب‌ها

متی می‌گفت: داشتن عیب مهم نیست، حتی اگر به رفع آن هم نکوشند. اما پوشاندن عیب بد است. کسی که نتواند خودش را آن‌طور که هست نشان دهد، به خود ضرر زده است. اما کسی که خود را آن‌طور که نیست نشان دهد به دیگران صدمه می‌زند. چطور کسی می‌تواند در کنار تو به جنگ رود در حالی که عیب‌های تو را نمی‌داند؟

تلاش تو برای تظاهر به آنچه نیستی نیروی رزمت را تلف می‌کند. مثلاً، می‌ترسی دوستت به جبونی تو پی‌برد و تو را ترک کند؟ اما او باید از نتیجه‌ی جبونی تو بترسد و رفع آن برای او آسان‌تر است تا برای تو، به شرط اینکه آگاه باشد. حتی اگر کسی دروغگو است، باید اقلأً به بهترین دوستان خود گفته باشد که چنین است؛ در این مورد دیگر نباید دروغ بگوید.

سربازان مؤدب

در یکی از استان‌ها سربازان به یاری کشاورزان، انقلابی برپا کردند و فرماندهان خود را به استثنای دهقان‌زاده‌ای که به آن‌ها پیوسته بود، کشتند. در جنگ‌هایی که بعد از آن روی داد، سربازان تحمیل بسیار به این فرمانده روا می‌داشتند، تا اینکه یک بار او یکی از سربازان را، به خاطر خطایی، با خشونت تنبیه کرد. از آن پس به یکباره سربازان مؤدب شدند و رفتارشان کاملاً عوض شد. غذای او را جداگانه می‌آوردند و دیگر مثل گذشته بی‌مشورتش کاری نمی‌کردند. فرمانده شش ماه بعد از این واقعه خودکشی کرد.

در احوال هنرمندان

نقاش جوانی که پدر و برادش پاروزن بودند نزد **متی** آمد. **متی** گفت: «پدرت را که پاروزن است در پرده‌هایت نمی‌بینم.» نقاش گفت: «مگر باید فقط پدرم را نقاشی کنم؟» **متی** جواب داد: «قایق‌رانهای دیگر را هم می‌توانی بکشی. ولی آن‌ها هم در پرده‌های تو نیستند.» جوان گفت: «برای چه باید حتماً قایق‌ران باشد؟ چیزهای زیادی برای نقاشی کردن هست.» **متی** گفت: «البته، ولی من از سایر مردمی هم که کار زیاد می‌کنند و مزد کم می‌گیرند، چیزی در کار تو نمی‌بینم.» نقاش در حالی که اندکی عصبی شده بود گفت: «من آزادم هر چه می‌خواهم بکشم.»

متی گفت: «البته، ولی چه می‌خواهی؟ قایق‌ران‌ها در وضعیت مشقت‌باری هستند. آن‌ها طلب کمک می‌کنند. یا باید بخواهند که به آن‌ها کمک کنند. تو این وضع را می‌شناسی و می‌توانی نقاشی کنی. در حالی که گل آفتابگردان می‌کشی! چنین کاری قابل بخشش است؟»
نقاش پاسخ داد: «من گل آفتابگردان نمی‌کشم، خط‌ها و لکه‌هایی است و ضمناً احساساتی که به من دست می‌دهد.»

متی گفت: «دست کم احساسات تو باید از وضع مشقت‌بار قایق‌ران‌ها متأثر باشد، آیا این طور است؟» جوان گفت: «شاید باشد.» **متی** گفت: «پس تو آن‌ها را فراموش کرده‌ای و فقط احساسات را در ذهن داری.»

نقاش جواب داد: «من در راه تکامل نقاشی کار می‌کنم نه در راه تکامل قایق‌ران‌ها. به حکم انسانیت در انجمن **می-ان-له** عضو هستم که می‌خواهد بهره‌کشی را ریشه کن کند، ولی در کار نقاشی به تکامل شکل‌های هنری می‌پردازم.»

متی گفت: «حرف تو به این می‌ماند که کسی بگوید: وقتی آشپزی می‌کنم زهر در خوراک می‌ریزم ولی به حکم انسانیت پول دارو را می‌دهم. وضع قایق‌ران‌ها از آن رو وخیم است که نمی‌توانند بیش از این صبر کنند؛ تا نقاشی شما کامل شود آن‌ها از گرسنگی مرده‌اند. تو فرستاده‌ی آن‌ها هستی، ولی وقت زیادی برای سخن‌آموزی صرف می‌کنی. احساسات تو از کلیات است ولی قایق‌ران‌هایی که تو را برای جلب کمک فرستاده‌اند، احساس کاملاً مشخصی دارند.»

تو چیزهایی می‌دانی که ما نمی‌دانیم، اما گفته‌هایت همان است که ما هم می‌دانیم. این چه معنی می‌دهد که یاد می‌گیری رنگ و قلم مو را به کار اندازی در حالی که هدف معینی در سر نداری؟ اما استفاده از این وسایل فقط وقتی با ارزش است که بخواهند منظور خاصی را بیان کنند. بهره‌کشان از هزار چیز صحبت می‌کنند ولی استمارشدگان فقط از استمار صحبت می‌کنند. برو قایقران‌ها را نقاشی کن!»

پزشک غیر سیاسی

متی فیلسوف با چند تن از پزشکان درباره‌ی نابسامانی‌های مملکت صحبت می‌کرد و از آنها می‌خواست که در اصلاح آن کمک کنند. آن‌ها می‌گفتند «ما سیاستمدار نیستیم»، و به همین علت دعوت او را رد می‌کردند. متی در جواب داستان زیر را حکایت کرد:

پزشکی به نام **شین** - **فو** در جنگ خاقان **مینگ** برای تسخیر استان **شن** - **زی** شرکت کرد. او در بیمارستان‌های نظامی مختلف کار می‌کرد و کارش چنان خوب بود که مدت‌ها در مدارس پزشکی، شیوه‌ی او را سرمشق تدریس کرده بودند. برای او مسأله‌ی جایگزین کردن دست و پای متلاشی با جوارح مصنوعی حل شده بود. می‌گفت: «علت کمال من در هنر پزشکی این است که بی هیچ ملاحظه تمام علاقه‌هایم را که با پزشکی مربوط نبود، کنار گذاشتم.» اگر می‌پرسیدند: «هدف جنگی که در آن شرکت کرده‌ای چیست؟» می‌گفت: «در لباس پزشک نمی‌توانم در این باره عقیده‌ای داشته باشم. توجه من به انسان‌های صدمه دیده است نه به مستعمرات پرثمر.»

وقتی عقیده‌ی او را درباره‌ی نوشته‌های **کی** - **ین**، مرد انقلابی‌ای که جنگ و تسخیر سرزمین‌های دیگر، اطاعت سربازان از دستگاه ظالم خاقانی و مزد ناچیز کشاورزان و زحمت‌کشان را محکوم می‌کرد می‌پرسیدند، می‌گفت: «اگر فیلسوف بودم در این باره عقیده‌ای داشتم؛ اگر سیاستمدار بودم ممکن بود با دستگاه خاقان مبارزه کنم؛ سرباز نیستم تا تمرد کنم و از کشتن دشمن سر باز زنم و حمال هم نیستم تا بگویم مزد کم است؛ در شغل پزشکی همه‌ی این کارها را نمی‌توان کرد. فقط یک کار ممکن است و آن کاری است که دیگران نمی‌توانند، یعنی علاج زخم.»

با این همه **شین** - **فو** یک بار در وضعیت خاصی این موضع به ظاهر رفیع و منطقی را ترک کرد. وقتی که دشمن داشت شهر محل بیمارستان او را فتح می‌کرد سراسیمه گریخته بود تا به جرم طرفداری

خاقان کشته نشود. او را دیدند که در لباس دهقانی از میان خطوط دشمن می‌خزیده و در خطر حمله‌ی دشمن، مردم غیرنظامی را می‌کشته و در جواب کسانی که رفتارشان را نکوهش می‌کردند فیلسوفانه می‌گفته: «چطور می‌توانم به عنوان پزشک خدمت کنم در حالی که به عنوان انسان کشته شده باشم؟!»

در لزوم احترام گذاشتن

متی می‌گفت: خوب است اشخاص مفید را محترم بداریم. وقتی کسی مورد احترام باشد بیشتر مفید خواهد بود. جایی که شخص با تجربه‌ای صحبت می‌کند باید گوش سپرد. کسی که بداند که ممکن است به حرف‌هایش عمل کنند سنجیده‌تر فکر می‌کند.

در ستمگری و تحمل ظلم

متی می‌گفت: تأکید بر اینکه نباید ظلم را تحمل کرد مهم‌تر از این است که مردم را به رعایت انصاف دعوت کنیم. آن‌ها که امکان ستمگری دارند زیاد نیستند ولی آنها که ظلم را تحمل می‌کنند بسیارند. همدردی با دیگران که در عین همدردی با خود نباشد، قابل اعتماد نیست. اما غم خوردن به حال خود که در عین حال همدردی با دیگران باشد شایسته اعتماد است.